

◀ نهادهای سیاسی و نهادهای اقتصادی هر دو محصول دوران مدرن هستند. تا پیش از دوران مدرن هیچکدام از نهادهای سیاسی و اقتصادی به شکل امروزی آن وجود نداشتند گرچه بعضی تلاش می کنند اشکال ابتدایی برخی نهادهای سیاسی و اقتصادی را در دوران پیشامدرن ره گیری نمایند. سیاست مدرن و اقتصاد مدرن هر دو محصول عقلانیت مدرن است. عقلانیتی که دارای ویژگی های مختلفی نظیر خودبنیاد بودن، ابزاری بودن، سیکولار بودن است. به همین ترتیب علم سیاست و علم اقتصاد نیز که در دوران مدرنیته به اوج شکوفایی خود رسیدند تلاش می کنند تا الگوهای رفتاری را در عرصه سیاست و اقتصاد شناسایی کنند. این مقاله تلاش می کند نشان دهد چه تلازماتی میان تفکر سیاسی مدرن و تفکر اقتصادی مدرن وجود دارد و امکان التزام به سیاست مدرن بدون التزام به اقتصاد مدرن وجود ندارد. این مسئله از آنجا اهمیت می یابد که در دهه هفتاد روشنفکران و فعالان اجتماعی در ایران تحت فشارهای سیاسی شروع به بازبینی در مبانی تفکر سیاسی خود نمودند و اندک اندک جایای مفاهیم سیاسی در اذهان بازیگران سیاسی و اجتماعی بازرگر گردید. با به روی کار آمدن ناگهانی و غیرمنتظره اصلاح طلبان در دوم خرداد سال ۱۳۷۶ و سرعت گرفتن سیر حوادث در سال های بعد از مجال نظری کمی برای تداوم تحلیل اندیشه های مدرن باقی ماند و عرصه اقتصاد و تفکر اقتصادی مدرن از مهم ترین قربانی های این وضعیت بود. جلوه علنی این مسئله آنجا ظاهر شد که بسیاری از بازیگران سیاسی و اجتماعی در عرصه حکومت و جامعه مدنی عملاً از مفاهیم مارکسیستی و یا

نگرش های مارکسیستی و بنیادگرایانه از مذهب دست شستند اما در حوزه اقتصاد ذهن و ضمیرشان دچار چنین پالایشی نگردید. به همین دلیل در مسند تصمیم گیری و سیاست گذاری تناقض های قابل مطالعه ای از سوی اصلاح طلبان و فعالان اجتماعی دیده شد.

هم اکنون که چنین بنظر می رسد اصلاح طلبان از دایره قدرت بزودی اخراج خواهند شد فرصتی برای بازبینی و تامل در عملکرد گذشته و نقد و نقادی آن بوجود خواهد آمد. امید است این فرصت صرف کشمکش و درگیری برای بقا و حفظ موجودیت نگردد و فضایی برای تامل و نقادی گذشته و برنامه ریزی برای آینده برای اصلاح طلبان بوجود آید. تا اگر در فرصتی دیگر اصلاح طلبان به روی کار آمدند بتوانند کارنامه درخشانی در تصمیم گیری های کلان اقتصادی اجتماعی و سیاسی از خود بجای گذارند. در این مقاله تلاش می شود مفاهیم بنیادین سیاست مدرن و اقتصاد مدرن - در ذیل بندهای مختلف - بطور مقایسه ای عرضه گردد تا تلازم و ارتباط وثیق این دو حوزه برای خوانندگان آشکار گردد.

۱. یکی از مبانی نظری مدرنیته و سیاست مدرن فردگرایی است. این مسئله که فرد غایت قصوای تحلیل می باشد و دارای حقوق سلب نشدنی است رانمی توان از سیاست مدرن جدا نمود. اینکه هر کس سعادت و خیر و صلاح خود را بهتر از دیگری می داند و نباید به انسان مدرن به چشم رعیت و به حکومت به چشم ارباب نگریست و

مشکلات سیاست مدرن و اقتصاد مدرن

علی سرزمین



مطلوبیت خود را حداکثر نماید. اقتصاد بازار که جلوه لیبرالیسم اقتصادی است نیز بر اساس این فرض می پذیرد که لازم نیست دولت جانشین بازار شود. هر کس خود می تواند منافع واقعی خود را شناسایی کند و راه حداکثر کردن مطلوبیت خود را تشخیص دهد. سوالی که بلافاصله بعد از این مسئله مطرح می شود آنست که آیا با رفتار اقتصادی خودمحور آیا انتظام جامعه بهم نخواهد ریخت. پاسخ اقتصاد لیبرال یا همان اقتصاد بازار آنست که نه. با رفتار اقتصادی خود محور نه تنها انتظام جامعه به هم نخواهد ریخت بلکه رفاه جامعه نیز از این طریق است که حداکثر می گردد چرا که اگر هر کس منافع خود را بهی گیری کند منافع جامعه محقق خواهد شد. بر این اساس زیربنای اساسی و اصلی اقتصاد بازار یا اقتصاد مدرن را بخش خصوصی و رفتارهای داوطلبانه و خودانگیخته افراد تشکیل می دهد. از همان اوان شکل گیری تفکر مدرن اقتصاد بدبینی خاصی نسبت به دولت وجود داشت و این باور بتدریج تثبیت گشت که دولت شر لازم است زیرا اقتصاد بازار در برخی موارد خاص نظیر ارائه کالاهای عمومی مثل امنیت، تامین و حفاظت از حقوق مالکیت و خدمات عمومی مثل زیرساخت های اقتصادی و دارای نواقصی است که تنها از طریق دولت برطرف می شود. اما معمولاً دولت ها با را از حد فراتر می گذارند و تلاش می کنند تا برای احاد اقتصادی تصمیم گیری نمایند. گاه این اقدامات در شکل دلسوزانه و با وجهه پدرانه یا پدر سالارانه انجام می شود. در این قبیل موارد گفته می شود که احاد اقتصادی و مردم هنوز به آنچنان بلوغی دست نیافته اند که خیر و صلاح اقتصادی خود را تشخیص دهد اما دولت واجد این

بلوغ و پختگی است و وظیفه دارد تا برای افراد تصمیم گیری کند. در ایران امروز نیز وقتی چنین بحثی به میان می آید مدافعین دولت گرایی اقتصادی اقشار آسیب پذیر تحت پوشش نهادهای خیریه و آسیب دیدگان اجتماعی نظیر معزادان را به عنوان نماینده جامعه مثال می زنند که نیازمند تصمیم گیری دیگران هستند و با لحن میج گیرانه ای ادعا می کنند که آیا این قبیل افراد خیر و صلاح خود را بهتر از دیگران می فهمند؟ دقیقاً همین مسئله نیز در سیاست امروز ایران مطرح می شود. وقتی بحث "حق انتخاب" افراد مطرح می شود برخی طرفداران اقتدارگرایی و دولت گرایی سریعاً بانگ اعتراض بر می دارند که آیا نوده مردمی که بازپیچه تبلیغات هستند (به هر دو معنا یعنی بازپیچه تبلیغات حکومت و مخالفین حکومت) می توانند مصلحت حکومت را با انتخاب خود تشخیص دهند. لذا باید عملاً انتخابات بصورت دو مرحله ای یعنی گزینش اولیه توسط افراد نخبه که در شورای نگهبان منجلی شده و گزینش ثانوی توسط مردمی برگزار گردد. ریشه هر دو مسئله یعنی دولت گرایی اقتصادی و دولت گرایی سیاسی در رعیت و رشد نیافته پنداشتن مردم است. البته شبیه همین مسئله در جامعه شناسی سیاسی مطرح می شود. در جامعه شناسی سیاسی در بحث خواستگاه اجتماعی دولت مدرن گفته می شود تا وقتی که انسان مدرن شکل نگیرد دولت مدرن با همه الزامات آن نیز شکل نخواهد گرفت. دموکراسی در جامعه ای فتنشکل از انسان های توسعه یافته

نیاید مدرن
به حکومت
و به حکومت
و اینها
فرد و
همگی
سیاست
همین
پیدا

اینکه مبناى رابطه فرد و دولت قرارداد است و نه بیعت، همگی از مفروضات اساسی سیاست مدرن می باشد. همین مسئله نیز در اقتصاد به چشم می خورد، بنیادی ترین فرض علم اقتصاد عقلانی بودن احاد اقتصادی است. معنای ساده عقلایی بودن احاد اقتصادی آنست که هر کس زیاد را به کم ترجیح می دهد اما معنای عمیق تر این مفهوم آنست که هر کس خیر و صلاح اقتصادی خود را بهتر از دیگران می فهمد و سیاستگذاران کلان با این فرض بهتر می توانند رفتار احاد اقتصادی را دوک، مدلسازی و نهایتاً بر اساس آن سیاست گذاری و پیش بینی نمایند. به تعبیر دیگر بر اساس این فرض باید گفت که هر کس بهتر از دیگری می داند چگونه بر اساس انتخاب کالا و خدمات مصرفی،

اینجا متوقف نمی گردد. این وضعیت ادامه می یابد تا جایی که حکومت کلیه تولیدکنندگان پوشاک و بازی هر چیزی که رنگ و بوی فرهنگ و سیاست را بگیرد به کنترل درآورد. سیمای کریمه این وضعیت امروزه چنان برای همگان شناخته شده که نیاز به توضیح بیشتر ندارد. با این توضیح کاملاً معلوم می شود همانطور که اقتدارگرایان تمایل به افزایش حیطه کنترل خود دارند دولت گرایان اقتصادی تمایل به گسترش حیطه نظارت خود دارند.

۳. از مطلب قبل نتیجه شد که دولت کوچک ربط وثیقی با دولت دمکراتیک و توسعه اقتصادی دارد. اما اینجا یک خطای یک خطای رایج مطرح می شود. بسیاری از روشنفکران

دولت کوچک ربط وثیقی با دولت دمکراتیک و توسعه اقتصادی دارد. اما اینجا یک خطای رایج مطرح می شود. بسیاری از روشنفکران ایران گمان می کنند که منظور از دولت کوچک دولت ضعیف است زیرا روشنفکران ایران همواره دغدغه تقسیم و کم کردن قدرت دولت مرکزی را داشته اند تا تقویت آن شامل از اینکه دولت ضعیف نه تنها دمکراسی را به ارمان نخواهد آورد بلکه فقر را در جامعه گسترش خواهد داد

ایران گمان می کنند که منظور از دولت کوچک دولت ضعیف است زیرا روشنفکران ایران همواره دغدغه تقسیم و کم کردن قدرت دولت مرکزی را داشته اند تا تقویت آن شامل از اینکه دولت ضعیف نه تنها دمکراسی را به ارمان نخواهد آورد بلکه فقر را در جامعه گسترش خواهد داد. در عرصه اقتصاد دولت ضعیف نمی تواند کالاها را عمومی نظیر تامین امنیت، تضمین حقوق مالکیت از طریق ایجاد نهادهای قضایی و ایجاد زیرساخت ها را فراهم سازد که این امر مانعی جدی برای توسعه خواهد بود. در عرصه سیاست نیز دولت ضعیف نمی تواند وحدت ملی را ضمانت کند و سیاست های حکومت را در اقصا نقاط ایران برقرار سازد و دامنه نفوذ حکومت به پایتخت یا حتی خود دستگاه حکومت محدود خواهد شد. این مسئله نکته به غایت ظریفی است. در دوران احمد شاه حکومت ایران شاهد یک دولت کوچک و در عین حال ضعیف بود. دولت حاکم در آن زمان فاقد حوصلت استبدادی بود و در عین حال قادر به اداره کل مملکت نیز نبود. به همین دلیل نظام ملوک الطوائفی در ایران به وجود آمد که از تبعات آن تشدید جنبش های استقلال خواهی در تبریز، شمال و خراسان و جنوب بود. این وضعیت چنان ناخوشایند بود که دولت مردان آن روز از حضور رضاخان حتی به قیمت استبداد حمایت کردند تا یک دولت قوی به وجود آید. فراموش نکنیم که دولت قوی اما کوچک-لوکوموتیو پیش شرط توسعه است.

۴. از جمله مهم ترین ارمان های دولت گرایان در سیاست و اقتصاد فساد است. فساد سیاسی و فساد اقتصادی معمولاً دست در دست هم به پیش می روند. در کشوری مانند ایران این شائبه وجود دارد که قدرت سیاسی نهایتاً راه به قدرت اقتصادی می برد در حالیکه در کشورهای غربی وضعیت به عکس است یعنی این شائبه وجود دارد که در آنجا قدرت اقتصادی راه به قدرت سیاسی می برد. اگر رقابت اقتصادی مهم ترین مکانیزمی است که توسط بشر شناخته شده تا رفاه مصرف کنندگان را بالا ببرد و در عین حال موجب ایجاد انگیزه در نوآوری گردد رقابت سیاسی نیز دارای همین کارکرد است. وجود رقابت اقتصادی موجب می شود که تولید مشتری گرا گردد بجای اینکه تولیدگرا باشد و این امر موجب ارتقاء سطح رفاهی

خودگذشتگی و خدمت به خلق و توده مردم بر سرپر قدرت سوار می شوند ولی بعد از آن از کلیه ابزارهای اجبار آمیز قدرت نظیر پلیس، ارتش و نهادهای اطلاعاتی برای ابقاء در قدرت و سرکوب مردم استفاده می کنند. عین همین مسئله نیز در اقتصاد وجود دارد. کسانی که قدرت تصمیم گیری اقتصادی می یابند اشیاء بی جان و بی احساسی نیستند که در برابر منافع طبقات و بخش های مختلف جامعه بی تفاوت باشند. کلیه منافع و خواست های اصناف و طبقات شغلی و اجتماعی از طریق لابی کردن ها و رایزنی های گروه های ذینفوذ به بدنه حاکمیت وارد می شود و عرصه سیاست گذاری را تحت تاثیر قرار می دهد. همین امر زمینه اعوجاج سیاست گذاری را فراهم می سازد. امروزه برخی اقتصاددانان معتقدند که بدلیل پیوند وثیق حکومت بعد از انقلاب و نهاد بازار، سیاست های اقتصادی آگاهانه یا ناآگاهانه در خدمت نهاد بازار و عواملی از این دست قرار گرفته است. ارتقاء اقتصادی-اجتماعی کسانی که به نحوی پیوند خویشاوندی یا دوشنی با بدنه حاکمیت در سال های بعد از انقلاب داشته اند، شاهدهی بر این مدعا است. بر اساس این تجارب این فرض نیز در پس سیاست و اقتصاد مدرن قرار گرفت که حکومت چندان قادر نیست که ناظر بی طرفی در مسائل اقتصادی و اجتماعی باشد. لذا از جنس "شر" است ولی شری "لازم و ضروری" به همین دلیل هر چه کوچک تر بودن و تحت کنترل بودن آن در دستور کار اندیشمندان اجتماعی قرار گرفت. مبتنی بر همین مقدمات است که نمی توان در عرصه سیاسی خواستار کنترل و محدود کردن قدرت بود ولی در عرصه اقتصاد از گسترش حیطه نظارت و مداخله دولت در اقتصاد دفاع نمود.

مسئله دیگری که در همین راستا وجود دارد پویایی وضعیت است زیرا تا کنون استدلال ما از خصلت ایستا برخوردار بود. پدیده ای که هم در عرصه سیاست و هم در عرصه اقتصاد به چشم می خورد آنست که معمولاً داعیه گسترش حیطه دولت متوقف شدنی نیست. قدرت میل به افزایش دارد. به همین سیاق مداخله اقتصادی نیز میل به گسترش دارد. لذا در عمل دولت هایی که در این راه گام بر می دارند فرجامی جز سوسیالیستی کردن جامعه ندارند. به عنوان مثال دولت ها ابتدا داعیه کنترل تورم سر می دهند. سپس به مسئله کنترل قیمت می رسند. از آنجا نیز به حیطه کنترل مراکز عرضه راه می یابند. به تدریج در می یابند که این امر میسر نخواهد شد مگر کنترل کانال های توزیع و پخش کالا. اندک زمانی بعد به این صرافت می افتد که خانه مان از پای بست ویران است و سرمایه داران سودجو خواستار منافع شخصی هستند پس باید دولت به عرصه تولید و بنگاه داری وارد شود تا رقیبی خیر خواه در بهترین صورت- یا ناظری خیر خواه در بدترین شکل- درآید. باز دیر زمانی بعد این نگاه مطرح می شود که تا زمانی که تامین کنندگان کالاهای واسطه ای و سرمایه ای و مواد اولیه در کنترل دولت در نیاید زنجیره مذکور کارآمد نخواهد شد. به این ترتیب مشاهده می شود که دولت گام به گام ناچار می گردد مواضع اقتصادی جامعه را فتح کند. عین همین مسئله نیز در سیاست مطرح می شود. حکومتی که با داعیه گزینش اولیه در انتخاب شروع می کند ناچار به تشکیل دفاتر نظارتی در همه شهرها می کند. اما بتدریج معلوم می شود که این امر سودمند نخواهد بود اگر اطلاعات موثق دریافت نشود. به این ترتیب از دل آن توسعه و گسترش نهادهای امنیتی به ارمان خواهد آمد. باز هم دیر زمانی نمی گذرد که حکومت متوجه می شود که به جای درمان مریض و بر خوردن با معلول باید علت را از بین ببرد. به همین دلیل نهادهای تربیتی و مدارس و آموزش گاه های عالی و کلیه نهادهای فرهنگی به تسخیر دولت در می آیند. کار در

و دارای حداقل آگاهی سیاسی، سواد و میزان خاصی از شهرنشینی و گسترش مقدار خاصی از ارتباطات جمعی محقق می گردد. لازم به توضیح نیست که این مسئله یادآور مسئله مرغ و تخم مرغ است. حکومت های دمکراتیک مالم رشد مردم می شوند و عدم رشد مردم نیز استحقاق دمکراسی را بر اساس بحث فوق- منتفی می سازد. بهر حال تا وقتی که نگرش رعیت وار به مردم چه در عرصه سیاسی و چه در عرصه اقتصادی رواج دارد دولت گرایان و نگاه از بالا نیز در عرصه اقتصاد و سیاست وجود خواهد داشت. نگاه دولت گرایان در اقتصاد در ایران و حتی کشورهای غربی نتایج چندی را ببار آورد. در عمل بزرگ تر شدن دولت و مداخله بیش از حداقل های تعیین شده معمولاً نه تنها کارایی اقتصادی را افزایش نداد بلکه سطح رفاه آحاد اقتصادی را که متهم به نداشتن بلوغ می کرد کاهش داد و رشد اقتصادی را تضعیف نمود. مثال افراطی این امر در اقتصاد کشورهای کمونیستی دیده شد که دولت مدعی بود که عقل منفصل و فعال است و جامع تر از هر کس دیگری تصمیم گیری می کند. به همین دلیل نوعی سوء ظن در میان اقتصاددانان نسبت به مداخله دولت رواج یافت. برخی اقتصاددانان ضمن قبول اینکه مکانیزم اقتصاد بازار در موارد خاصی ناکارایی دارد که عموماً تحت عنوان شکست بازار شناخته می شود، موارد شکست دولت را نیز شناسایی کردند. مقصود از شکست دولت ناکارایی ها و اعوجاج هایی است که هرگونه مداخله دولت حتی در مواضع مشروع نظیر تامین کالاهای عمومی مانند حفظ امنیت و تامین قوه قضائی و در اقتصاد به وجود می آورد. ۲. فرض دیگری که در تفکر دولت گرایان سیاسی و دولت گرایان اقتصادی وجود دارد آنست که دولت نهادی مستقل، متحد، خیر خواه و فاقد منافع مستقل است و می تواند از ورای خودخواهی های افراد مصالح "واقعی" آنها را شناسایی کند و برای افراد در مورد انتخاب مصرفی و سیاسی تصمیم گیری کند. همان تفکر انقلابی که مدعی بود در نظریه سیاسی اسلام حاکمان و کارگزاران اسلامی خدمتگزارانند بر خلاف تئوری سیاست غربی که حاکمان را موجودات منفی و قدرت طلب معرفی می کند. در عرصه اقتصاد نیز مدعی هستند که حکومت نهاد بی طرف و دلسوز و خیر خواه مردم می باشد. اگر در سیاست حاکمان بی غرض و با تقوای توانند بر مردم مسلط گردند در اقتصاد

دولت ها متشکل از افراد هستند و فرض منفعت جوایی افراد فرض صافی است که در مورد کلیه کسانی که در حکومت نیز فعالیت می کنند صادق می باشد بر اساس این فرض تضعیف نهادهای اقتصادی و سیاسی و اجتماعی مردمی نظیر بخش خصوصی به بهای تقویت دولت معادل یا در اختیار گذاردن فرصت های سودجویی و رانت خواری به افراد شافل در حکومت است

نیز وضعیت به همین منوال است. این فرض نیز در عمل اثبات گردید که مخدوش است. دولت ها متشکل از افراد هستند و فرض منفعت جوایی افراد فرض عامی است که در مورد کلیه کسانی که در حکومت نیز فعالیت می کنند صادق می باشد. بر اساس این فرض تضعیف نهادهای اقتصادی و سیاسی و اجتماعی مردمی نظیر بخش خصوصی به بهای تقویت دولت معادل یا در اختیار گذاردن فرصت های سودجویی و رانت خواری به افراد شافل در حکومت است. در عرصه سیاست این تجربه فراگیری است که همه حکومت گران با شعار از

مصرف کننده می شود. به همین معنا نیز رقابت سیاسی موجب مردم گرا شدن برنامه های سیاسی و پاسخگویی حکومت می گردد که ماحصل آن افزایش رفاه جمعی انسان های ساکن یک کشور است. همانطور که رقابت مهم ترین انگیزه را برای پویایی و ایجاد رشد و نوآوری در اقتصاد فراهم می کند در عالم سیاست نیز رقابت موجب می شود سیاستمداران ناکارآمد و منفور و فسیل از رده خارج شوند و افراد با کفایت بیشتر عرضه شوند. (مهم ترین مثال موید در تاریخ معاصر ایران اثرات حضور اصلاح طلبان بر قدرت گرفتن آبادگران در برابر مولفه در مجموعه جناح راست است). عکس این معنا نیز درست است. وقتی در اقتصاد انحصار وجود داشته باشد در تعامل اقتصادی تولیدکننده فرادست خواهد بود و مصرف کننده فرو دست. به همین دلیل مصرف کننده همواره در یک مبادله اقتصادی از موضع پایین موضع گیری خواهد کرد و تولیدکننده در موضعی غالب و مقتدرانه. به همین سیاق نیز در یک سیستم سیاسی انحصاری مردم نه تنها در برابر حاکمان دست بسته خواهند بود بلکه ناچارند از موضع ضعف با آنها مواجه شوند در حالیکه در سیستم دموکراتیک بر گره رای نه تقوای شخصی که فاقد ضمانت اجرایی بیرونی است - مهم ترین ابزاری است که بر طغیان و گردن کشی سیاستمداران لگام می زند. باز هم به طریق مشابه همانطور که وجود انحصار در عرصه اقتصاد موجب از دست رفتن برخی رفاه اجتماعی می شود انحصار سیاسی نیز همین وضعیت را به دنبال دارد. در مورد فساد دولتی نیز عموم اقتصاددانان به این نتیجه رسیده اند که این پدیده معمولا چنان اشکال پیچیده ای به خود می گیرد که معمولا شناسایی آن هزینه های غیرقابل قبولی را تحمیل می کند لذا کل فرآیند فسادستیزی در دستگاه دولتی را ناموجه می سازد به همین دلیل عموما از کوچک شدن

دولت به عنوان مهم ترین استراتژی مبارزه با فساد دفاع می کنند. همین مسئله نیز در مورد حکومت مطرح می شود. اگر حکومت بزرگ باشد تلاش برای کنترل آن توسط جامعه معمولا به غایت دشوار می گردد. لذا اندیشمندان سیاسی برای حذف بخش بزرگی از صورت مسئله، کوچک بودن آن را توصیه می کنند.

۵. در عرصه اقتصاد هر اقدامی که به تقلیل حق انتخاب مصرف کننده بیانجامد نظیر اعمال محدودیت واردات و صادرات یا امکان حضور رقبا را کاهش دهد مثلا از طریق افزایش موانع ورود یا خروج، رفاه مصرف کنندگان را به دلیل تقویت انحصار کاهش خواهد داد در حالیکه به نفع انحصارگران و تولید کنندگان خواهد بود. در عرصه سیاست نیز هر اقدامی که رنگ و بوی محدود کردن حق انتخاب رای دهندگان را دهد یا موجب افزایش موانع ورود به عرصه سیاست گردد، موجب تقویت رفتارهای انحصاری بازیگران عرصه سیاست می شود.

۶. اگر در اقتصاد هر چه بازار بزرگ تر باشد و بنگاه های بیشتری فعالیت داشته باشند و مبادلات بیشتر باشند، رشد و شکوفایی در آن بازار بیشتر می شود در عرصه سیاست نیز وضعیت بر همین منوال است. هر چه مشارکت سیاسی همزمان با رقابت سیاسی گسترش یابد ایده آل دموکراسی محقق تر خواهد شد. مشارکت

بدون رقابت (پوپولیسم) یا رقابت بدون مشارکت (نخبه گرایی یا الیتسیم) هر دو اشکال ناقص سیاست مدرن هستند. بازار داغ سیاست همانند بازار داغ اقتصاد عامل رشد و شکوفایی است. مشارکت و رقابت سیاسی به این معنا شرط پویایی و سرزندگی حیات سیاسی جوامع می باشد.

۷. اگر در نظام بازار فعالیت خودمحورانه هر فرد طوری سامان می یابد که منافع کل جامعه را محقق می سازد در عرصه سیاست نیز قدرت طلبی سیاستمداران در راستای منافع جامعه تنظیم می شود. در واقع مکانیزم بازار آزاد موفق ترین مکانیزمی است که خودخواهی افراد را در راستای منافع جمعی سامان می دهد. به همین منوال مکانیزم رقابت دموکراتیک مهم ترین و موفق ترین مکانیزمی است که انگیزه قدرت طلبی افراد را در راستای تحقق منافع جامعه قرار می دهد. در سیاست مدرن و اقتصاد مدرن غرایز ثروت جویی و قدرت طلبی در خدمت رشد و شکوفایی قرار می گیرند در عین اینکه به این غرایز پاسخ داده می شود. در اقتصاد مدرن جایی برای خدمت گذاری به خلق به عنوان مهم ترین انگیزه وجود ندارد بلکه فرض قدرت طلبی فرض قوی و تبیین کننده است و البته این امر

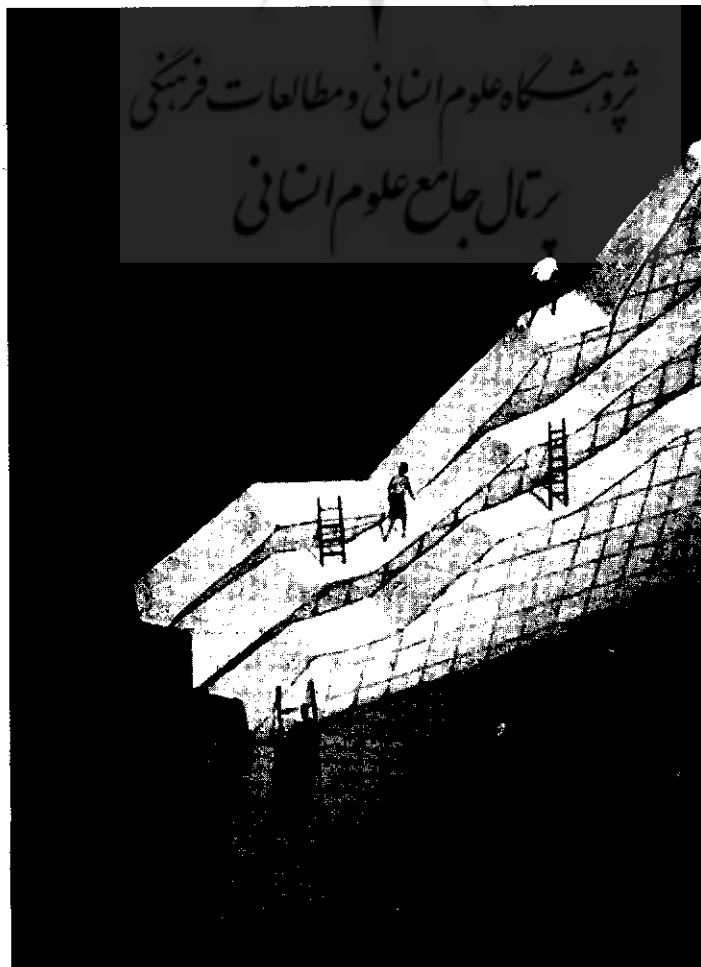
اگر در نظام بازار
فعالیت خودمحورانه هر فرد طوری
سامان می یابد
که منافع کل جامعه را محقق می سازد
در عرصه سیاست نیز قدرت طلبی
سیاستمداران در راستای منافع جامعه
تنظیم می شود. در واقع مکانیزم بازار
آزاد موفق ترین مکانیزمی است که
خودخواهی افراد را در راستای
منافع جمعی سامان می دهد

ابدا قابل سرزنش نیست. اذعان به این مسئله نه تنها نشان از زیرکی در شناخت بنیان های رفتار آدمی دارد بلکه موجب هشیاری همه آحاد جامعه می شود. وقتی در یک نظام فرض بر این باشد که بدترین افراد بر مسند قدرت تکیه می زنند نظام سیاسی مورد نظارت بیشتری قرار می گیرد تا وقتی که فرض بر این است که بهترین افراد بر سکوی حکومت تکیه داده اند. تجربه بشری نشان داده که نظارت بیشتر سلامت سیستم را به همراه می آورد. سلامت سیستم سیاسی بدلیل ارتباط آن با حیات تک تک افراد جامعه از اهمیت بسزایی برخوردار است لذا در هیچ تئوری نباید به هیچ عنوان نسبت به آن سهل انگاری صورت گیرد. تجربه انقلاب مانیز نشان داد که اگر فرض این باشد مسئولین همه خدمت گزارانی هستند که با وقف وجود خود و از خودگذشتگی مسئولیت ها را قبول کرده اند به مرور فساد در دولت چنان گسترش می یابد که امروز کمتر کسی می تواند از سالم بودن سیستم دولتی در ایران دفاع کند.

در اقتصاد بدلیل وجود مکانیزم رقابت بنگاه های ناکارا مرتبا از حیطه رقابت بیرون می روند و بنگاه های کارآمد بازار را به کنترل در می آورند. اما این امر دارای پویایی است به این معنا که این کنترل دائمی نیست. مکانیزم رقابت در اقتصاد بازار مانع از تداوم کنترل بازار توسط یک بنگاه ناکارآمد می شود و دائما فضای جایگزینی بنگاه های کارآمدتر را فراهم می سازد. به همین سیاق نیز عرصه اقتصاد مدرن عرصه چرخش نخبگان است و سیاست ملک طلق هیچ سیاستمداری نیست. این پویایی در عرصه سیاست و اقتصاد قطعاً با مکانیزم انتصاب محقق نمی گردد و تنها رقابت می تواند ضامن این مزیت گردد.

وقتی سخن از رقابت به میان می آید لوازم آن نیز ناخودآگاه مطرح می شود. بنا به قاعده اصولی "مقدمه واجب واجب است" تبلیغات تجاری و سیاسی که از لوازم رقابت تجاری و سیاسی است نیز قابل انکار نخواهد بود. در یک کشور محدودیتی برای تبلیغات سیاسی مثلا به شکل بهم زدن سیستماتیک تجمع برخی احزاب صورت گیرد مفهوم رقابت مخدوش گردیده است.

۸. یک مشابهت مهم میان اقتصاد و سیاست در نحوه حضور آحاد اقتصادی و اجتماعی است. معمولا در اقتصاد ترجیح داده می شود افراد در شان تولیدکنندگی بصورت شخصیت حقوقی ظاهر شوند تا فعالیت حقوقی با مسئولیت پذیری بیشتری همراه شود مضاف بر اینکه فعالیت به صورت حقوقی تا شخصیت حقیقی زمینه ساز رشد و گسترش نیز هست. به همین منوال نیز سیاست مدرن سامان و رشد نخواهد یافت مگر آنکه سیاستمداران آن نه در غالب شخص فردی و غیرجناحی بلکه بصورت بنگاه های سیاسی که همان احزاب باشند فعال شوند. امروزه این امر یک افتخار گردیده که شخصی بگوید من جناحی نیستم. این امر مساوی است با اینکه احتمالا سیاست گذاری ها و انتصاب های او شخصی و سلیقه ای خواهد بود. از آن بدتر اینکه احتمالا با تغییر نظر شخصی او سیاست های اتخاذ شده توسط وی نیز تغییر خواهد کرد. به عبارت دیگر شخصی شدن عرصه سیاست، قوم و خویش گرایی، بی ثباتی و تغییر و تحول مدام در



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
مرکز ملی تحقیقات علمی و فناوری

سیاست ها همه از عوارض مستقیم غیر جناحی بودن است. ۹. در عرصه اقتصاد هر چه فضای تصمیم گیری نامطمئن تر باشد احتمال سرمایه گذاری کمتر می شود چرا که افراد ریسک گریز معمولا سرمایه های خود را به کشورهای امن به لحاظ سرمایه گذاری منتقل می کنند. در عرصه سیاست نیز ریسکی شدن فضا منجر به محدود شدن عرصه سیاست به افراد ریسک پذیر می شود و افراد دیگر سرمایه خود که همان فعالیت اجتماعی باشد را به عرصه های دیگر نظیر ورزش، محیط زیست و سوق خواهند داد این مسئله شاید برای حوزه های دیگر مفید باشد اما برای مهم ترین عرصه زندگی یعنی سیاست بسیار مضر است. لازم به ذکر است که معمولا ریسک پذیرترین افراد لزوما عاقل ترین افراد نیستند. یک نگاه کوتاه به گروه های سیاسی دانشگاه نشان می دهد که درصد حضور دانشجویان ممتاز در آنها بسیار ناچیز است در حالیکه درصد افراد مشروطی بسیار زیاد می باشد. اگر وضعیت چنین باشد که گفته شد پس از مدتی افراد ضعیف ولی ریسک پذیر از نردبان سیاست بالا خواهند که نتیجه طبیعی آن افت کیفیت سیاست گذاری ها و تصمیم گیری ها خواهد بود.

۱۰. عرصه سیاست و عرصه اقتصاد مدرن عرصه انتخاب است اما این به آن معنی نیست که هر انتخابی درست ترین انتخاب باشد بلکه به معنی آن است که

سیاست مدرن و اقتصاد مدرن دارای مکانیزم بازخورد هستند به همین دلیل فرآیند یادگیری در این دو عرصه وجود دارد. همانطور که مردم پس از خرید یک کالای نامرغوب خواهند فهمید که برای نوبت بعد از آن خریداری نکنند در عرصه سیاست مدرن نیز چنانچه مردم به یک حزب و برنامه غلط رای دهند می توانند با انتخاب بعدی آن را جبران کنند

سیاست مدرن و اقتصاد مدرن دارای مکانیزم بازخورد هستند به همین دلیل فرآیند یادگیری در این دو عرصه وجود دارد. همانطور که مردم پس از خرید یک کالای نامرغوب خواهند فهمید که برای نوبت بعد از آن خریداری نکنند در عرصه سیاست مدرن نیز چنانچه مردم به یک حزب و برنامه غلط رای دهند می توانند با انتخاب بعدی آن را جبران کنند. لذا این سیستم مانع از آن می شود که یک خطا بطور سیستماتیک تکرار گردد.

۱۱. همانطور که در عرصه اقتصاد به دلیل انسجام تولید کنندگان و عدم انسجام مصرف کنندگان وجود قوانین ناظر بر حقوق مصرف کنندگان ضروری است در عرصه سیاست نیز قوانین باید ناظر بر حقوق مردم در برابر دولت مردان باشد. به همین دلیل قوه قضائیه باید بنا به فرض حامی مردم در برابر حکومت باشد نه اینکه اقتدار کند به اینکه تحت امر مسئولین حکومت است. اقتصاد مدرن شکل نمی گیرد مگر آنکه نهاد قضایی آنقدر توانمند و توسعه یافته باشد که بتواند مناقشات پیچیده مربوط به عرصه تجارت داخل و تجارت بین الملل را حل و فصل نماید. به عنوان مثال اختلاف بر سر رفتار انحصاری شرکت مایکروسافت یک مسئله پیچیده بود که نه تنها موجب انتقال منابع بزرگ مالی می شد بلکه بر رفاه میلیون ها نفر از انسان های بهره مند از کامپیوتر در سراسر جهان تاثیر می گذارد. حل و فصل امثال این مسائل در یک نظام قضایی بدوی میسر نمی باشد. در عرصه سیاست نیز باید نهاد قضایی بتواند به شکایات بازیگران عرصه سیاسی در کمال بی طرفی رسیدگی کند و همواره از برقراری یک رقابت

سالم پشتیبانی گرداند. حل و فصل مسئله مربوط به واثرگیت و با انتخابات آمریکان نمونه هایی از این امر هستند. به این معنا نهاد قضایی توسعه یافته و سالم و بی طرف مکمل عرصه سیاست و عرصه تجارت است.

۱۲. همانطور که در عرصه اقتصاد وجود سیستم سوسیالیستی به موازات اقتصاد بازار یعنی وجود اقتصاد مختلط ۲ موجب شکل گیری بازارهای موازی می شود در عرصه سیاست نیز تکثر نهاد های مشروعیت موجب شکل گیری بازار های موازی سیاسی می گردد. در عرصه اقتصاد وجود نرخ ارز دولتی و نظام پارانه موجب پدید آمدن بازار آزاد کوبن و نرخ ارز گردید و این تفاوت همواره موجب کسب رانت می شد. در عرصه سیاست نیز اگر مشروعیت مردمی از طریق انتخاب و مشروعیت الهی از طریق انتصاب همزمان فعال گردد عده ای به بازار رقابتی انتخاب رو خواهند کرد و عده ای دیگر به بازار انتصاب. کسانی که بدنبال رانت سیاسی هستند تلاش خواهند کرد تا خود را به مناصب مشروعیت الهی نزدیک کنند تا از طریق انتصاب به قدرت رسند در حالیکه دیگران مجبورند با هزینه بیشتر از طریق انتخابات به قدرت برسند. همانطور که رشوه پدیده ذاتی نظام های اقتصادی مختلط است پدیده تملق، ریا و حامی پروری ذاتی نظام سیاسی با منابع مشروعیت مختلط است.

۱۳. اگر مهم ترین معیار تصمیم گیری در عرصه تجارت هزینه فایده است در عرصه سیاسی نیز وضعیت به همین شکل است. حوزه اقتصاد عرصه بروز عقلایی ترین شکل رفتارها است در غیر این صورت افراد و بنگاه ها هزینه های مضاعفی را متحمل خواهند شد. در عرصه سیاست نیز عدم رفتار عقلایی هزینه های یک حزب یا حکومت را بالا خواهد برد. این هزینه در نظام های دمکراتیک به شکل کاهش آراء هواداران و در نظام های غیردمکراتیک به شکل غیرسیاسی شدن، تمایل افراد به شورش، ستیز اجتماعی میان هواداران حکومت و مخالفین، زیرزمینی شدن فعالیت های سیاسی، بروز بدبینی نسبت به حکومت ظاهر خواهد شد.

کلیه نکات فوق تا کنون بطور کلی و نظری عنوان شد اما ضروری است تا از رهگذر این مقایسه برخی هشدارها در مورد وضعیت خاص ایران داده شود.

۱. جامعه روشنفکری ایران امروزه به این باور رسیده است که تنها راه توسعه ایران برقراری نظام دمکراتیک و حکومت قانون است. این مسئله باید با این تفکر تکمیل گردد که نظام اقتصاد بازار شرط مکمل این وضعیت می باشد. نمی شود در عرصه سیاست به رکن دمکراسی پایبند بود ولی در عرصه اقتصاد کماکان گرایشات دولت مدارانه داشت.

۲. همانگونه که تحفه تفکرات مارکسیستی در عرصه سیاست بصورت ایدئولوژیک شدن دین در ایران ظاهر شد، در عرصه اقتصاد خود را به شکل دولت گرایی، مخالفت با سیاست تعدیل و اقتصاد بازار، برونگرایی اقتصاد ظاهر کرده است. باید به یکسان یا هر دو پدیده به مقابله برخاست.

۳. همانگونه که جامعه ایران پس از صد سال مجاهدت خواستار دمکراسی بدون هر گونه پیشوند و پسوند است در اقتصاد نیز باید خواستار اقتصاد بازار به شکل کاملا مرسوم آن باشد. تعبیرات منحرف کننده ای نظیر اقتصاد با چهره ای انسانی، اقتصاد رفاه، اقتصاد مبتنی بر عدالت اجتماعی، اقتصاد دانایی محور همگی راه توسعه اقتصادی ایران را طولانی تر می کنند همانطور که پسوند ها و پیشوندهای اضافه شده به تعبیر دمکراسی و جمهوری خواهی در صد ساله اخیر راه گذار به دمکراسی و حکومت قانون را در ایران طولانی کرده اند.

۴. همانطور که امروزه روشنفکران ایران از کلیه ندهایی نظیر پست مدرنیسم و مکتب انتقادی و نیچه گرایی که می تواند مانع دمکراسی شود پرهیز می کنند باید از ندهایی نظیر استیگلیتز گرایی در ایران نیز پرهیز کنند. این توصیه به این معنی نیست که دیدگاه های استیگلیتز غلط است بلکه به این معناست که همانند ندهای پست مدرنیسم، نیچه گرایی و مکتب انتقادی بسیار مستعد آسیب رساندن به حرکت توسعه خواهی ایران هستند و معمولا تفسیر های غلطی از آنها می شود که زمینه ساز توجیه استبداد سیاسی و دولت گرایی اقتصادی می گردد.

۵. همانطور که امروزه روشنفکران ما داعیه های عدالت طلبی که از سوی برخی سیاسیون می شنوند را با بدبینی ارزیابی می کنند ضروری است تا سخنانی که در مورد عدالت خواهی اجتماعی نیز می شنوند را با بدبینی ارزیابی کنند. این حرف ها شدیداً مستعد کج فهمی و فریب کاری هستند. امروزه داعیه های فریبنده ای چون خدمت به مردم نمی تواند اولویت حکومت قانون را از ذهن و ضمیر روشنفکران پاک کند. به همین سیاق نباید اولویت رشد اقتصادی تحت تاثیر داعیه های فریبنده عدالت اجتماعی خواهی قرار گیرد. همانطور که حکومت قانون مجال بیشتری برای خدمت گذاری فراهم می کند تحقق رشد اقتصادی عدالت اجتماعی را در ابعاد

جامعه روشنفکری ایران امروز به این باور رسیده است که تنها راه توسعه ایران برقراری نظام دمکراتیک و حکومت قانون است این مسئله باید با این تفکر تکمیل گردد که نظام اقتصاد بازار شرط مکمل این وضعیت می باشد

گسترده تری محقق خواهد ساخت. نمونه آسیای جنوب شرقی مثال آموزنده ای از این حیث می باشد.

۶. همانطور که امروزه در عرصه سیاسی برخی گروه ها تلاش می کنند با نشان دادن موارد نقض حقوق و قوانین دمکراتیک در کشور آمریکا و فرانسه سعی کنند دمکراسی را در ایران مخدوش نشان دهند کسان دیگری نیز تلاش می کنند با یادآوری مواردی از نقض اقتصاد بازار در کشور آمریکا نظیر اعمال تعرفه فولاد و حمایت از محصولات کشاورزی اقتصاد بازار را امری مخدوش جلوه دهند. در عرصه سیاست این تبلیغات عموماً ناکارا مانده است چرا که جامعه روشنفکری ایران ضرورت دمکراسی را به جان و جدان کرده است در حالیکه این امر هنوز در عرصه اقتصاد بازار محقق نشده و بسیار مستعد فریب کاری است.

۷. همانطور که امروزه ندای کسانی که مدعی هستند ایران بدلیل تفاوت های فرهنگی و اجتماعی نمی تواند از نسخه سیاسی غرب یعنی دمکراسی پیروی کند و باید نظام سیاسی خاص خود را بیافریند بایستی توجهی جامعه فکری ایران روپرواست توصیه های مشابهی که در عرصه اقتصاد می شود و بر بومی کردن مدل های اقتصادی و عدم سازگاری مکانیزم اقتصاد بازار اصرار می شود باید با بدبینی ارزیابی شود. هر دو توصیه ریشه در یک منجلاب و لجن زار فکری و نظری دارند که ماحصل آنها عقب ماندگی ایران است.

۸. همانطور که مخالفین دمکراسی تلاش می کنند تا هواداران و فعالین سیاسی حامی دمکراسی را افراطی و

بریده از مردم جلوه دهند همین وضعیت نیز در مورد هواداران سیاست تعدیل و اقتصاد بازار صادق است. ضروری است تا روشنفکران به این دو پدیده به یک چشم نگاه کنند و سازوکار یکسانی را در هر دو تشخیص دهند.

پیجه گیری

۱. همانطور که قیّم داشتن در سیاست بد است در اقتصاد نیز بد است. همانطور که مردم خود بهتر از هر کس دیگری می دانند که چه کسانی را به قدرت رسانند بهتر از هر کس دیگری می دانند چگونه منابع خود را تخصیص دهند تا رفاه خود را حداکثر کنند. به تعبیر دیگر همانطور که اقتصاد شوروی و بلوک شرق نشان داد اگر یک سازمان مرکزی بخواهد ورای نظر مردم خیر مردم را تشخیص دهد و مردم را به سطح رفاه برتری برساند، موجب انحطاط و عقب ماندگی اقتصادی می شود. در عالم سیاست نیز اگر یک دیکتاتور مصلح بخواهد ورای نظر مردم گزینه های مناسب تر برای حکومت را تشخیص دهد و آنها را منصوب کند موجب رواج فساد سیاسی، افت عملکرد، گسترش نارضایتی سیاسی و نهایتاً استبداد و دیکتاتوری و قتل و کشتار خواهد شد.

۵. همانگونه که آفت اقتصاد بازار انحصار است و انحصار (monopoly) کلیه محاسن ناشی از بی جویی منافع فردی و کارایی اقتصاد بازار را امحاء می کند، انسداد سیاسی (political exclusion) نیز قدرت جویی احزاب سیاسی را در نقطه مقابل منافع عمومی قرار می دهد. ۶. همانطور که مکانیزم رقابت اقتصادی موجب می شود تا افراد نوآور رخوت و تبلی را از دیگر بنگاه ها دور کند و به این ترتیب نشاط و فعالیت در فعالیت بنگاه ها بوجود آورد که نتیجه نهایی آن ارائه محصولات و خدمات برتر است، رقابت سیاسی نیز موجب تقویت و رشد احزاب سیاسی و در نتیجه برنامه دار شدن، مسئولانه شدن می گردد که نهایتاً به بهبود حکمرانی می انجامد. به تعبیر دیگر همانطور که رانت اقتصادی بنگاه رانت جو را از خلایق و تلاش دور می کند رانت جویی سیاسی نیز بنگاه های سیاسی که همان احزاب باشند را از تلاش برای تقویت و بهبود اقدامات باز می دارد.

۷. همانطور که نمی پسندیم کسی در بازار کلاهبرداری کند و جنس بنجل بفروشد به همین دلیل خرید از مغازه دار را نسبت به خرید از دست فروش ترجیح می دهیم در بازار

انتخاب کالای آنها نیز نشان تمایل اقتصادی است. همانطور که هر اقدامی که دامنه انتخاب را در اقتصاد کم کند به زیان رفاه مصرف کننده است کاهش دامنه انتخاب در سیاست نیز به زیان رای دهنده است.

۱۰. همانطور که هر چه بازار اقتصادی بزرگ تر باشد فعالیت اقتصادی سودآورتر می گردد و لذا بنگاه های بیشتری فعالیت خواهند کرد که نتیجه این امر رشد و پویایی اقتصادی است، هر چه مشارکت سیاسی افراد بیشتر باشد فعالیت حزبی از نشاط و عمق بیشتری برخوردار خواهد شد که نتیجه آن رشد و پویایی عرصه سیاست است.

۱۱. هر چقدر فضای تصمیم گیری اقتصادی ناامن تر باشد تصمیم گیری آحاد اقتصادی ریسکی تر می گردد که این امر برای رشد اقتصادی مخرب است. به همین منوال نیز هر چه فضای سیاسی ناامن تر و مخاطرات فعالیت سیاسی بیشتر گردد مشارکت سیاسی کمتر و نوع تصمیم گیری سیاسی افراد ناکارتر خواهد بود که نهایتاً این امر به ناکارایی در عرصه سیاست گسترش خواهد یافت.

۱۲. همانطور که رقابت اقتصادی بدون تبلیغات تجاری میسر نیست، رقابت سیاسی بدون تبلیغات سیاسی میسر نخواهد بود. با توجه به این امر تمهید شرایط لازم برای رقابت سیاسی همانند رقابت تجاری ضروری است.

۱۳. همانطور که رقابت تجاری منوط به رعایت حقوق مالکیت و پشتیبانی قضایی سالم از این حقوق است رقابت سیاسی نیز منوط به پشتیبانی قضایی است. به تعبیر دیگر همانطور که توسعه اقتصادی منوط به توسعه قضایی است، توسعه سیاسی نیز منوط به توسعه قضایی می باشد.

۱۴. همانطور که تعدد منابع مشروعیت در سیاست به حاکمیت دو گانه می انجامد، خلط نظام اقتصاد مارکسیستی و اقتصاد بازار به بازارهای دو گانه منتهی می شود. ارز دارای دو قیمت می شود. افراد یک دستمزد رسمی می گیرند یک رشوه یا قرارداد های جانبی و ...

۱۵. اقتصاد و سیاست هر دو بر غرایز آدمی مبتنی شده اند. در اقتصاد آحاد اقتصادی برای ارضای غریزه ثروت اندوزی به نحوی عمل می کنند که نیازهای جامعه برآورده می شود و رشد و شکوفایی اقتصادی ظاهر می شود. تکنولوژی رشد می یابد. در سیاست نیز آحاد سیاسی یعنی احزاب به نحوی رفتار می کنند که غریزه قدرت جویی خود را ارضا کنند. در عین حال برای جلب رای رای دهندگان مجبورند با حداکثر کارایی سیاست ها و خط مشی های مناسبی را اتخاذ کنند.

۱۶. همانطور که عدم رفتار عقلایی در عرصه اقتصاد منجر به زیان اقتصادی می شود، عدم رفتار عقلایی در عرصه سیاست منجر به زیان سیاسی یعنی از دست دادن حمایت هواداران و رای دهندگان می شود.

۱۷. در عرصه اقتصاد افراد با پرداخت پول ارجحیت مصرفی خود را اظهار می کنند ولی در عرصه سیاست با دادن رای، ارجحیت سیاسی خود را اعلام می کنند. در واقع همانطور که در عرصه اقتصاد راه بقا با استفاده از کسب درآمد از مردم از طریق ارائه کالا های خوب است، در عرصه سیاست مدرن نیز تنها راه بقا جلب رای افراد است.

۱۸. همانطور که در اقتصاد ممکن است افراد به اشتباه کالای پست و نامرغوبی را خریداری کنند، در عرصه سیاست نیز افراد ممکن است به افراد نامناسب رای دهند و افراد نامناسب رای آورند. اما این موضوع موجب نمی شود که مکانیزم خرید و اقتصاد بازار و همچنین مکانیزم انتخابات و سیاست مدرن نفی گردد.



همانطور که قیّم داشتن در سیاست بد است در اقتصاد نیز بد است همانطور که مردم خود بهتر از هر کس دیگری می دانند که چه کسانی را به قدرت رسانند بهتر از هر کس دیگری می دانند چگونه منابع خود را تخصیص دهند تا رفاه خود را حداکثر کنند

سیاست نیز خرید برنامه های سیاسی را از احزاب بیش از افراد باید ترجیح دهیم. به تعبیر دیگر اگر رشد و پویایی و مسئولیت پذیری اقتصادی منوط به فعالیت افراد به شکل حقوقی است نه حقیقی در عرصه سیاست نیز سالم سازی سیاسی منوط به فعالیت حزبی و نه فردی است.

۸. همانطور که دولت بزرگ در اقتصاد و سیاست بد است دولت ضعیف نیز در اقتصاد و سیاست نامطلوب است. توسعه اقتصادی منوط به دولت کوچک اما قوی هم در عرصه اقتصادی و هم در عرصه سیاسی است. ۹. اگر بر گه رای نشان دهنده تمایل سیاسی افراد است

۲. همانطور که بزرگ شدن پاسخگویی دولت را کم و استبداد دولتی را افزایش می دهد بزرگ شدن دولت کارایی اقتصادی را کم و فساد و رانت جویی را افزایش می دهد. ۳. همانطور که در دولت معمولاً افرادی که بر سر کار می آیند نوعاً خواستار بزرگ تر شدن دولت و دست یازی بیشتر به منابع عمومی هستند در سیاست نیز کسانی که در رأس قدرت هستند خواستار مداخله بیشتر دولت و قدرتمندتر شدن و از بین بردن محدودیتهای و مکانیزم های نظارتی هستند. دولت گرایی فساد اقتصادی و فساد سیاسی را بطور همزمان دامن می زند.

۴. همانطور که در اقتصاد فرض بر این است که اگر افراد دنبال منافع شخصی خود بروند در چارچوب اقتصاد بازار خیر و نفع جامعه محقق می شود در سیاست نیز اگر سیاسیون دنبال قدرت جویی باشند در چارچوب نظام دموکراتیک خیر و نفع جامعه محقق می گردد. لذا نه تنها باید فرض نمود که در اقتصاد کسی بخاطر نوع دوستی و فداکاری کار نمی کند در سیاست نیز باید این فرض را مد نظر داشت که سیاسیون دنبال خدمت گذاری و فداکاری نیستند و البته اگر اینها در چارچوب تعریف شده باشد هیچ اشکالی ندارد. نوع دوستی و فداکاری در حوزه سازمانهای غیر دولتی و امور غیر سیاسی و اقتصادی معنا می یابد.

۱ Government failure
۲ mixed economy